

این فصلنامه با مجوز وزارت علوم با رویکرد علمی - پژوهشی است.

بررسی تطبیقی حبسیات ملک الشعراء بهار و ناظم حکمت

حمیدرضا فرضی*

الهام علیپوران لشکرشکن**

چکیده

حبسیات، اشعاری هستند که تأثرات و انفعالات و آلام درونی شاعر را در محیط زندان بازگو می‌کنند و پرده از چهره حاکمان استبداد برمی‌دارند. ملک‌الشعراء بهار و ناظم حکمت از شاعران معاصر ایران و ترکیه، در راه مبارزه خود با بیداد و استبداد، سال‌های سال در زندان و تبعید بوده و هر کدام به نحوی تأثیرات خاص خود را در شعر خویش متبلور ساخته‌اند. حبسیه‌های آنان، نمایانگر اوج استبداد و خفقان، همچنین تصویرگر محیطی عاری از آزادی بیان و قلم است که نقاط اشتراک و اختلافی نیز دارند. مقاله حاضر با نگاهی اجمالی به این نقاط اشتراک و اختلاف و با آوردن مقدمه‌های شامل تعریف ادبیات تطبیقی و زندگی نامه این شاعران مبارز، به مقایسه تعدادی از حبس‌سروده‌های آنان پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: ملک‌الشعراء بهار، ناظم حکمت، حبسیه، زندان، ایران، ترکیه.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز. ایران - تبریز.

** دانش آموخته دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر. ایران - شبستر.

مقدمه

اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را نخستین بار ویلمین فرانسوی (villemain) در سال ۱۸۲۸ م. به کار برد و منتقد فرانسوی (سنت بوو beue sainte) در رواج آن تلاش زیادی به خرج داد. در اوایل کار، این نوع از ادبیات، شیوه و روش مشخصی نداشت و در واقع نوعی مقایسه میان شاعران کشورهای مختلف بود. بعد از آن که این اصطلاح به مرور زمان دارای اصول علمی و شیوه‌های مشخصی شد، توانست در بیشتر کشورهای اروپایی گسترش یابد و حتی به سرزمین‌های دوردست هم برسد (ر. ک: ندا، ۱۳۸۷: ۹؛ نیز ر. ک: شرکت مقدم، ۱۳۸۸: ۵۷).

باتوجه به شیوه‌های مختلف ادبیات تطبیقی و اختلاف‌ها و تفاوت‌های آرای که در این مورد وجود دارد و شاید هنوز هم ادامه داشته باشد، از قبیل: اختلاف یا اشتراک زبان، تاثیر شاعری بر شاعر دیگر و مقایسه یک اثر ادبی در یکی از زبان‌ها با اثری مشابه در زبانی دیگر، که از این میان، آن شیوه‌ای را در این نوشته مد نظر قرار داده‌ایم که عبدالسلام کفافی در کتاب «ادبیات تطبیقی» گفته است؛ یعنی تکیه بر نقاط وحدت و احیاناً اختلاف. «در ادبیات تطبیقی بیش از هر چیزی می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری پی برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط اندیشمندی، ادیبی و یا شاعری مطرح می‌شود و در نقطه‌ای دیگر همان اندیشه به گونه‌ای دیگر مجال بروز می‌یابد» (کفافی، ۱۳۸۲: ۸).

بر آنیم تا با تکیه بر این گفته کفافی، تأثرات، روحیات و عکس‌العمل‌های خاص و مشترک یا متفاوت دو تن از شاعران بزرگ معاصر ایران و ترکیه را در موضوع «حبسیه‌سرایی» بررسی کنیم. این شاعران هرچند سبک متفاوتی از نظر قالب شعری دارند؛ یعنی بهار، شاعر کلاسیک و سنتی و ناظم حکمت، شاعری بیشتر با سبک و قالبی نو و ابتکاری است؛ اما به لحاظ محتوای شعری، تجدّدطلبی و نوجویی، روحیه آزادی‌خواهی، وطن‌دوستی و مبارزه با ارتجاع و استبداد، همچنین نفرت از حاکمان جور و ستم، دارای نقاط اشتراک نیز هستند. بهار و ناظم حکمت به خاطر روحیه آزادی‌جویانه و مبارزاتشان در راه تحقق آزادی واقعی

و رهایی سرزمین‌شان از چنگ استبداد، زندان‌ها کشیده و تلاش‌ها کرده‌اند. از آنجا که تعمق در اشعار شاعران مبارز و درنگ در حبسیات آن‌ها به منظور پی بردن به اهداف پلید حاکمان جور و نحوه مبارزه و عکس‌العمل‌های خاص و نوع ایستادگی یا احیاناً سرسپردگی و تسلیم و ناامیدی شاعران مورد تحقیق، در نوع خود جالب است، این بررسی و تحقیق نیز با نظر به حبس‌سروده‌های دو شاعر مبارز ایران و ترکیه و تطبیق اشعارشان نمی‌تواند خالی از لطف باشد.

محمدتقی بهار

میرزا محمدتقی ملک‌الشعراء بهار در تاریخ ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هـ ق در شهر مشهد پا به عرصه وجود گذاشت. از همان اوان کودکی با الفبای شعر و شاعری آشنا شد و همراه توشه‌اندوزی از گنجینه‌های ادبی پدر، به آموختن ریاضیات و منطق و دیگر علوم ادبی در نزد استادان معتبر آن روزگار پرداخت. تحصیلات ادبی خود را نزد ادیب نیشابوری و بهار شیروانی ادامه داد و انتخاب تخلص «بهار» نیز به همین دلیل بوده است.

محمدتقی بهار از خراسان برخاسته بود؛ اما نسیم آزادی، که پس از امضای فرمان مشروطیت در ایران وزیدن گرفت، او را به تهران کشانید تا بتواند از مهم‌ترین دستاورد نهضت، که خون‌بهای شهیدان وطن بود، از نزدیک پاسداری کند.

بهار در همان سال‌های نوجوانی، که هنوز سایه پدر بر سر او بود، به محافل آزادی‌خواهی خراسان راه یافت و از نزدیک با سیاست و مسائل روز مانوس شد و اندیشه‌ها و اشعار آزادی‌خواهانه خود را از طریق روزنامه‌های محلی خراسان انتشار داد.

در سال ۱۳۲۸ هـ ق «روزنامه نوبهار» راه، که ناشر افکار حزب دموکرات ایران بود، در مشهد منتشر کرد. یک سال بعد، «روزنامه نوبهار» به توصیه سفارت روس تعطیل شد و «روزنامه بهار» به جای آن انتشار یافت و با مقاله‌هایی به قلم آتشین بهار مردم را به جهاد ترغیب کرد.

در سال ۱۳۳۰ ه‍.ق به دستور صریح قونسول روس، «روزنامه نوبهار» توقیف شد و به دنبال آن، «روزنامه تازه بهار» هم از طرف حکومت خراسان و به دستور وثوق الدوله، وزیر خارجه وقت توقیف شد.

بهار و نه نفر از اعضای حزب دموکرات دستگیر شده، به تهران فرستاده شدند. این تبعید هشت ماه طول کشید و بهار در اواخر سال ۱۳۳۰ ه‍.ق به مشهد بازگشت و در سال ۱۳۳۲ ه‍.ق از نو، «روزنامه نوبهار» را منتشر کرد.

با آغاز جنگ جهانی اول، مجدداً «نوبهار» به محاق تعطیل افتاد؛ اما ملک‌الشعرا از ولایات درگز، سرخس و کلات به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. در سال ۱۳۳۴ ه‍.ق بهار، جمعیت ادبی «دانشکده» را تأسیس کرد. سال ۱۳۳۸ ه‍.ق مسؤولیت اداره «روزنامه ایران» به وی محول شد. در کودتای ۱۳۳۹ ه‍.ق توسط سیدضیاءالدین و رضاخان زندانی شد؛ ولی پس از سه ماه آزاد شد و در دوره چهارم به نمایندگی مجلس انتخاب شد. بهار، علاوه بر این که شاعر و منتقدی شجاع و تیزبین و نویسنده‌ای توانا و دانشمند بود، مبارزی نستوه و آزادی‌خواه نیز بود. در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، پس از سال‌ها خاموشی، دوباره قلم برگرفت و به سیاست و روزنامه‌نویسی پرداخت.

و باز در ستایش آزادی و مبارزه با فساد اهتمام کرد؛ اما مخالفان و مدعیان نسبت به دل‌سرد کردن او کوشیدند. سرانجام بیماری سل همراه با نومیدی و ناکامی، وی را در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ ه‍.ق از پای درآورد.

بهار به خاطر مبارزات سیاسی و ثبات عقیده خود، چندین بار حبس و تبعید شد. تبعید به تهران در سال ۱۳۳۰ ه‍.ق و در ماجرای اولتیماتوم روسیه تزاری به ایران؛ مدت ۶ ماه تبعید در سال ۱۳۳۳ ه‍.ق در بجنورد؛ تحت نظر بودن بعد از کودتای ۱۲۹۹ ه‍.ش در تهران و یکی از نقاط شمیران به مدت سه ماه؛ یک ماه حبس در تهران در سال ۱۳۰۸ ه‍.ش، پنج ماه زندان در سال ۱۳۱۲ و پس از آن، تبعید به اصفهان.

ناظم حکمت

ناظم حکمت در سال ۱۹۰۲م در سالونیک ترکیه به دنیا آمد. پدرش حکمت بیک، پسر محمد ناظم پاشا و مادرش جلیله خانم، دختر انور پاشا بود. کودکی او در شهرهای سالونیک و حلب و استانبول گذشت. ناظم پس از اتمام دوره‌ی متوسطه در سال ۱۹۱۸م وارد نیروی دریایی شد و در همین زمان بود که پدر و مادرش از هم جدا شدند.

در سال ۱۹۲۰م به دنبال بیماری ریوی از خدمت معاف و وارد عالم شاعری شد و خود را در محافل ادبی و هنری مطرح کرد. روحیه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی او در همین سال او را مجبور به ترک استانبول کرد که در اشغال متفقین بود. در دوران معلّمی خود در «بولو»، منتقدان محلی تصمیم به کشتن او گرفتند. ضیا حلمی، حاکم روشنفکر بولو نجاتش داد و نظر او را به انقلاب روسیه معطوف کرد.

در سال ۱۹۲۲م در مسکو وارد دانشگاه بین‌المللی شرق شد و در رشته‌ی علوم سیاسی تحصیل کرد. اولین ازدواج او در این سال با نزهت بود که بیش از یک سال دوام نیاورد. در سال ۱۹۲۴م پس از جنگ جهانی اول به استانبول برگشت و به فکر بیدار کردن طبقات محروم جامعه افتاد. سلطنت‌طلبان در کمین بودند تا او را مجبور کنند که دیگر ننویسد؛ اما سماجت ناظم موجب شد که او را در سال ۱۹۲۵م در دادگاه استقلال آنکارا غیابی محاکمه و به ۱۵ سال حبس محکوم کنند. ناظم، که بی‌گناه بود، به این مجازات تن نداد و به روسیه گریخت. در آنجا با بزرگانی همچون ولادیمیر مایاکوفسکی، شاعر مشهور و میرهولد کارگران پرآوازه‌ی روسی آشنا شد. در این مدت با دومین همسر خود لنا، که پزشک بود، ازدواج کرد.

در سال ۱۹۲۸م به دنبال یک عفو عمومی به ترکیه بازگشت. در همین سال به خاطر نوشته‌هایش دستگیر شد؛ ولی این بار به اعدام محکوم شد؛ اما به دلیل عدم دلایل کافی برای اعدام، آزاد شد. در سال ۱۹۳۲م با سومین همسرش، پیرایه ازدواج کرد. سال ۱۹۳۸م پس از مرگ آتاتورک، به اتهام واهی شرکت در یک کودتای نظامی دوباره دستگیر شد. از نظر دادگاه، متهم ردیف اول شناخته شد و به ۳۵ سال حبس محکوم شد. وی در زندان به

نوشتن ادامه داد.

در پاریس کمیته نجات ناظم با شرکت مردان بزرگی، چون پابلو نرودا، ژان پل سارتر، پابلو پیکاسو، برتولد برشت و امثالهم تشکیل شد. خود ناظم نیز در سال ۱۹۵۰م دست به اعتصاب غذا زد. سرانجام دولت در برابر اعتراض‌ها نتوانست مقاومت کند و ناظم پس از تحمّل ۱۲ سال حبس آزاد شد. پس از آزادی باز هم امنیت جانی و مالی نداشت. به همین خاطر به شوروی رفت و بقیه عمر خود را در آنجا سپری کرد. در سال ۱۹۶۱ برای چندمین بار عاشق شد و با ورتولیاکووا ازدواج کرد. سرانجام در سال ۱۹۶۳م در روسیه درگذشت.

با توجه به تشابهات موجود در زندگی، مبارزه و روحیات مبارزه‌جویانه بهار و ناظم و با در نظر داشتن زندان‌ها و تبعیدهایی که در دفتر مبارزه آن‌ها به چشم می‌خورد، حبس‌سروده‌های این شاعران در نوع خود می‌تواند تشخیص و ویژگی‌های خاصی داشته باشد.

شاعران زیادی در طول دوران‌های مختلف و در طی مبارزاتشان با ظلم و استبداد، به زندان رفته‌اند؛ اما حتی در قعر تاریک‌ترین محبس‌ها و سیاه‌چال‌ها نیز دست از نوشتن و افشارگری چهره زشت مستبدان برنداشته‌اند.

حبسیه‌ها اشعاری هستند که عمق نفرت و شدت انزجار آنان از حاکمان جور؛ همچنین تأثرات خاص جسمی و روحی این شاعران را از محیط زندان نشان می‌دهند. به عبارت دیگر «حبسیه، ناله و فریاد انسانی مظلوم و ستم‌دیده است که در سیاه‌چاله‌های محصور در میله‌های آهنی، و در زیر شکنجه‌های ظالمان و دنیاداران خودپرست، دست و پا می‌زند و با انواع سختی‌ها و فشارهای روحی و جسمی دست به گریبان است» (مصطفوی نیا و جباری دانالویی، ۱۳۸۸: ۲۲۰).

«اشعار حبسیه یا ادبیات زندان، همان نغمه‌های موزون و نیمه‌موزون، اما غم‌آلود و تندرآسای اسیران قفس است که از نهیب دوست‌نمایان قسی‌القلب، صدایشان در گلو می‌شکند و گه‌گاه با چشمی گریان و دستانی لرزان، دزدانه در پی کاغذ پاره‌هایی می‌گردند که سوز دل خویش را به بیرون از زندان هدایت کنند؛ اما در این میان شاعرانی بوده‌اند که

حتی امکان نوشتن با کاغذ پاره‌ها هم برایشان میسر نبوده؛ بلکه با لبان دوخته و دل سوخته، ناله‌های دردآلود و فریادهای تضرع‌آمیز خویش را با انگشتان خویش بر دیوار زندان نقاشی کرده‌اند» (غفاری، ۲: ۱۳۸۹).

پس از این مقدمات، تحت عنوانی چند به بررسی و تطبیق حبس‌سروده‌های بهار و ناظم می‌پردازیم.

۱- آزادی و آزادی خواهی

آزادی و آزادی‌جویی، همچنین مبارزه در راه به دست آوردن آن، همواره مرام و وجهه همّت شاعران و نویسندگان مبارز و آگاه به مقتضیات زمان بوده است. یکی از این شاعران، که با وجود تمامی فشارها و زندان‌ها دست از مبارزه آزادی برنداشت، ملک‌الشعراء بهار است. در نگاهی به دیوان اشعار وی متوجه می‌شویم که بخش عمده‌ای از اشعارش در ستایش آزادی است. «ملک‌الشعراء بهار ستایشگر بزرگ آزادی است و از شاعران بزرگ ایران هیچ کس به خوبی او از آزادی سخن نگفته است» (عظیمی، ۱۸۶: ۱۳۸۷).

طبیعی است که آزادی‌خواهی و دفاع از آرمان‌های آزادی‌خواهانه و آزادی‌جویانه در بسیاری از مواقع در دسرها و مزاحمت‌هایی برای شاعر آزادی‌خواه ایجاد می‌کند و او را در راه مبارزه‌اش قاطع و یا ناامید می‌کند؛ اما بهار با همه آن رنج‌ها و زندان‌ها از آزادی روی برنگرداند و پیوسته در طلب آن بود:

یک روز کند وزیر، تبعیدم	یک روز زند سفیه، بهتانم
از نقت دشمنان آزادی	گه در ری و گاه در خراسانم
گفتم که مگر به نیروی قانون	آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ	آزاد نهاد خامه، نتوانم
ای آزادی، خجسته آزادی!	از وصل تو روی برنگردانم
تا آن که مرا به نزد خود خوانی	یا آن که تو را به نزد خود خوانم

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۶)

البته این آزادی خواهی و تلاش بهار برای رسیدن به اقلیم حریت و وادی عاری از زنجیر و زندان و اسارت، در خود شاعر و در مرکز آرزوهای فردی اش متوقف نمی شود؛ بلکه در او آرزوی آزادی برای دیگر انسان ها و هموطنان خویش را نیز برمی انگیزد. وی همواره به حاکمان ظلم و اختناق نهیب می زند و رعایت اصل آزادی را به آنان گوشزد می کند:

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید	قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید
یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان	چون تماشای گل و لاله و شمشاد کنید
هر که دارد ز شما مرغ اسیری به قفس	برده در باغ و به یاد من اش آزاد کنید
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک	فکر ویران شدن خانه صیاد کنید
شمع اگر کشته شد از باد مدارید عجب	یاد پروانه هستی شده بر باد کنید
جوهر و بیداد کند عمر جوانان کوتاه	ای بزرگان وطن، بهر خدا داد کنید
کنج ویرانه زندان شد اگر سهم بهار	شکر آزادی و آن گنج خداداد کنید

(همان، ج ۲: ۴۱۲-۴۱۳)

ناظم حکمت نیز مثل همتای خود، همواره در جست و جوی آزادی است. تا آن جا که در آرزوی دست یافتن به آن حتی از مرگ هم استقبال می کند. آزادی همیشه و در همه حال اوج آمال و آرزوهای وی و نغمه شورانگیز لبانش بوده است. ناظم با روحیه عصیانی، درون پرشور و وسعت دید سیاسی و اجتماعی به هیچ وجه نمی تواند لحظه ای از دغدغه آزادی به دور باشد. آزادی نوع انسان، هموطنان و تمامی بندیان ستم و استبداد سرود همیشگی اوست:

در زندان ها نور آزادی ام بود

در تبعید قاتق نانم

در هر شبی که پایان می یافت و در هر روزی که آغاز می شد

رویای بزرگ نجات وطنم (حکمت، ۱۳۷۸: ۱۸۰)

اما آن آزادی‌ای که ناظم در پی آن است وسعت بیشتری دارد. ناظم در هیچ موقعیت و شرایطی نعمت آزادی و رهایی از بند ظلم و جور را در خود و حتی هموطنان خود خلاصه نمی‌کند. آرزوی وی فراخ‌تر، وسیع‌تر و دارای مشخصه‌های خاصی است که همواره نور تحرک، جنبش، زندگی و مبارزه در آن می‌درخشد و نوید سبز بودن، رهایی و آزادی را به همه انسان‌های خسته از بند و زندان می‌دهد:

برادرانم / شعرهای ما باید بتواند به گاو نحیف بسته شود / و زمین را شخم کند / باید بتواند در شالیزارها / تا زانو در باتلاق فرورود / باید بتواند همه چیز را بپرسد / باید بتواند همه نورها را بچیند / باید بتواند بر سر راه‌ها بایستد / مانند سنگ‌های کیلومترشمار، شعرهای ما / باید بتواند دشمن را که نزدیک می‌شود پیش از همه ببیند / باید بتواند در جنگل بر تام‌ها بکوبد / تا آن زمان که در جهان یک سرزمین اسیر و یک انسان اسیر باقی بماند / و در آسمان یک ابر اتمی / و شعرهای ما باید بتواند هرآنچه دارد، از جان و مال و فکر و اندیشه، در راه / آزادی بزرگ بدهد (همان: ۱۸۲)

و ناظم تا آنجا به اهمیت و ارزش آزادی واقعی واقف است که در مواقعی بر سر آنانی که معنای آزادی را به صورت وارونه درک می‌کنند و ذلت و سرسپردگی را آزادی می‌پندارند، فریاد می‌زند و این از عمق بینش سیاسی و نهایت دغدغه آزادی داشتن او سرچشمه می‌گیرد:

نگاه‌تان خطا می‌رود،

درست دیدن هنراست، درست اندیشیدن هم هنر است.

برای دیگران بردگی و بیگاری می‌کنید و فکر می‌کنید آزادید.

غنی را غنی‌تر می‌سازید و این را آزادی می‌نامید.

شاید صدای اعتراض بلند کنید که فرد وسیله نیست،

ابزاری نیست بلکه موجودی بشری است.

آنگاه در دستگیری و دست‌بندزدن به شما هیچ درنگ جایز نیست

و شما این آزادی را دادید که بازداشت شوید، به زندان افتید
و حتی از چوبه دار حلق‌آویز شوید.
اما این آزادی، آن روی سکه آزادی است (بولد، ۱۳۷۸: ۲۴۳)

۲- توصیف اتاق زندان

در حبسیه‌ها، معمولاً شرایط زندگی در حبس، اندازه، شکل و محدودیت‌های آن به وسیله‌ی شاعرانِ محبوس توصیف شده است. ملک‌الشعرای بهار نیز در این مورد اشعاری دارد که به نحوی بسیار بارز، با ذکر جزئیات و به صورتی شاعرانه حال و هوای زندان و خصوصیات آن را به تصویر کشیده است.

چنان‌که در شعری این‌گونه سروده است:

تنگنایی سه گام در سه بدست	خوابگاهی دو گام در دو وجب
روز، محروم دیدن خورشید	شام، ممنوع رؤیت کوکب
از یکی روزنک همی‌بینم	پاره‌ای زآسمان به روز و به شب...
پس پشتش یکی عفن مبرز	مردده ریگ هزار دزد حلب

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۶۲)

دیدم من ز بام آن جا را	یا در شعر دیگری این‌گونه از تنگی و حال و هوای وحشت‌انگیز و عفن زندان می‌نالد:
تنگ و تاریک و سهمناک و قعیر	آن سیاه‌چال عمر فرسا را
کلبه‌ها بی‌دریچه و روزن	در و دیوارها سیاه چو قیر
روز و شب هم در آن سیاه مفاک	تنگ و تاریک چون دل دشمن
هست دهلیزی اندر این جا نیز	آب پاشند تا شود نمناک
چون شود در به روی کس بسته	کلبه‌ها هست در بن دهلیز
که هـوا نیز اندر آن حبس است	ریه زان بستگی شود خسته
	نفس آن جا به حبس چون نفس است

نیست بین مبال و محبس، در / در مبالند حبسیان یکسر
 گر تو را حشر ساس و کیک هواست / شو بدان جا که شهرشان آنجاست
 (همان، ج ۲: ۴۴)

ناظم حکمت نیز در شعرهایی چند شرحی از زندانی که در آن محبوس بوده به دست داده و از چگونگی زیستن در سیاه‌چال، شرایط اتاق زندان و محدودیت‌ها و محرومیت‌های حبس سخن گفته است:

شکی نیست در جایی که من هستم / نه چاقوی دسته صدفی هست / (به ماها آلات
 قتاله نمی‌دهند) / نه چناری که سر به ابرها بساید / شاید در حیاط درختی باشد، اما / دیدن
 آسمان بالای سرم / برای من ممنوع است. / اینجا غیر از من خانه چند انسان دیگر است
 / نمی‌دانم / من تنه‌ایم و از آن‌ها دورم / و آن‌ها همه با هم از من دورند / برای من حرف
 زدن با هرکسی جز خودم / ممنوع است. (حکمت، ۱۳۷۸: ۸۰-۸۱).

در شعر دیگری نیز اتاق زندان را به کوزه‌ای گلی تشبیه کرده که می‌تواند مظهر تنگی،
 تاریکی و نیز شدت محرومیت از هوای آزاد و ارتباط با دیگران باشد.
 این پنجره با نرده‌های آهنی / این کوزه گلی / و این چهاردیواری است که / از ماه‌ها
 پیش هیچ صدای انسانی جز صدای خودم را / به گوشم نرسانده است (همان: ۸۲).
 و یا در شعری دیگر می‌سراید:

در بیرون بهار آمد! عزیزم، بهار / در بیرون، روی دشت ناگهان / بوی خاک تازه، صدای
 پرنده‌ها و... / در بیرون بهار آمد! عزیزم، بهار / در بیرون، روی دشت، درخشش‌ها... / و در
 درون زندان، جان گرفتن حشرات تخت چوبی / و کوزه‌ای که آبش یخ نمی‌زند / و صبح‌ها
 آفتاب بر کف سیمانی... / آفتاب / دیگر او هرروز تا دم ظهر / نزدیک به من و دور از من
 / خاموش و روشن می‌شود و پیش می‌رود / و روز رو به عصر می‌رود، سایه‌ها می‌افتند به
 دیوارها / شیشه پنجره نرده‌دار آتش می‌گیرد / در بیرون غروب می‌شود / غروب بی‌ابر
 بهاری... / و در درون، بدترین ساعت بهار همین است (همان: ۸۴-۸۵).

بدین‌گونه ملاحظه می‌شود که هردو شاعر به انحای مختلف از محبس و اتاق تنگ و تاریک زندان نالیده و کوشیده‌اند شرایط ویژه زندان را با تمام جزئیات و محرومیت‌هایش به تصویر بکشند.

بهار بیشتر متوجه فضای داخل زندان بود و خیالش در چار دیواری محبس، محبوس مانده بود. او کمتر از دنیای بیرون سخن گفته و بیشتر از شکل، اندازه، وضعیت غیربهداشتی و حشرات موذی زندان گفته است.

ولی ناظم در عین این که از اوضاع دیگر محبس گفته، نظری هم به دنیای بیرون و زندگی آزادانه، آسمان، سرسبزی، بهار و درختان داشت و در آرزوی ارتباط با انسان‌های دیگر و فضای بیرون از زندان بود.

۳- توصیف شب زندان

«زندان عبارت بود از دخمه‌ای تنگ و تاریک که شاعر، سال و ماه، از دیدار چشمه خورشید جهان‌افروز محروم بود و تنها روزه‌ای او را با دنیای بیرون ارتباط می‌داد. شاعر زندانی در درون دخمه خود، به علت تاریکی، چیزی از آمد و شد شبان و روزان و تغییر فصول نمی‌فهمید. از این جهت است که همه زندانیان از شب نالیده‌اند. شب با سیاهی کشنده‌اش، با بستر سرد و خشن و آلوده به انواع حشرات گزنده‌اش، موجب شکایت بندیان می‌شد» (ظفری، ۱۳۷۵: ۱۴۷-۱۴۹).

ملک‌الشعراى بهار در قصیده «کیک‌نامه»، شمه‌ای از احوال شب زندان، بی‌خوابی‌ها و رنج‌های خود را بدین‌گونه بیان می‌دارد:

ککان به غارت تن من لشکر آورند	چو اختران پلاس سیه بر سر آورند
چون اشتران که روی به آبشخور آورند	دو دو و سه سه، ده تا و بیست بیست
آوخ چه رنج‌ها که مرا بر سر آورند	آوخ چه دردها که مرا در دل افکنند
الا و زیر رفته و بازی درآورند	از پا و دست و سینه و پشت و سر و شکم

چون رگ‌زنان چابک بی‌گفتهٔ پزشک
 بر بسترم جهند و تو دانی که حال چیست
 بهر گشودن رگ من نشتر آورند
 چون یک قبیله حمله به یک بستر آورند
 چابک ز آستین چپم سر برآورند
 چابک ز آستین چپم سر برآورند
 خوابم جهد ز چشم و خیالم پرد ز سر
 زانچ این گزندگان به من مضطر آورند
 (بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۱۱)

بهار در سرودهٔ دیگری نیز از شب زندان، جانوران، حشرات موذی و گرمای تابستان سخن گفته و با زبانی طنزآمیز زندان را جایگاهی خوب و بلند و درخور بزرگان و مبارزان دانسته:

چون شب آید پشه سُرنازن شود من چنگ‌زن
 کار ساس و کیک، رقص و کار من افغان بود
 روز و شب از سورت گرما بسان قوم نوح
 هر دم از سیل عرق بر گرد من طوفان بود
 گر ببندم در، حرارت ورگشایم در، هـوام
 هر دو سر هم‌سنگ، چون دو کفهٔ میزان بود
 شاعری بیمار و کنجی گنده و تاریک و تر
 خاصه کاین توقیف در گرمای تابستان بود
 موشکان هر شب برون آیند و مشغولم کنند
 هم‌نشین موش گشتن رتبی شایان بود!
 منظرم دیوار و موشم مونس و کیکم ندیم
 بادزن آه پیایی، شمع سوز جان بود

(همان، ج ۱: ۴۶۷-۴۶۸)

ناظم حکمت نیز در مواردی مانند بهار، شب تاریک و زجرآفرین زندان، همچنین عوامل آزاردهندهٔ گوناگون مانند حشرات و گرما و امثال آن را به تصویر می‌کشد:

بین ساعت دو و پنج / در زیر پشه‌بند دراز کشیده‌ام خیس عرق / بی حرکت / با چشمان باز / وزوز مگس‌ها را گوش می‌کنم (حکمت، ۱۳۸۷: ۹۶).

یا در شعر دیگری می‌گوید:

شب‌ها ناگهان باد برمی‌خیزد/ و بعد غفلتاً می‌ایستد / و گرما در تاریکی مانند موجود زنده‌ای نفس می‌کشد / و با پایهای نرم و پر مویش راه می‌رود / و ما را به چیزی تهدید می‌کند (همان: ۹۷).

چنان‌که دیدیم هر دو شاعر تصاویر تقریباً مشابهی از شب زندان ارائه داده‌اند؛ اما بهار بیشتر به توصیف حال و روزگار خود و وضعیت زندان در شب پرداخته است که به نوعی، ناامیدی و حسرت شاعر را نمودار می‌سازد. چنان‌که «ظفری» می‌گوید: «اگرچه در تاریکی، نه تنها شب و روز زندان یکسان است و بندی بدبخت از آمد و شد شبان و روزان بی‌اطلاع است، بلکه از بهار و خزان نیز بی‌خبر است. خواب در محبس، بخصوص در سکوت مرگ آسایش، ممکن است پناهگاهی برای فرار زندانی از رنج و اندوه جانکاه و رستن، ولو به طور موقت از قید و بندهای جهان خاکی باشد؛ اما ناتوانی جسمی، محیط تنگ و تاریک و آلوده به انواع حشرات و نگرانی و دلهره، پیوسته خواب و آسایش را از او می‌گیرد» (ظفری، ۱۳۸۰: ۱۸۲-۱۸۳)؛ که این گفته در مورد بهار بیشتر صدق می‌کند؛ اما ناظم حکمت با همه توصیفات که از زندان و شب‌های دردانگیز و تاریک آن دارد، در هیچ شرایطی نمی‌گذارد چراغ امید در دل رنج دیده اش خاموش شود و حتی در دل زمستان هم به بهار و روزهای آزادی و رهایی باور دارد و گذشت سنگین زمان در شب‌های زندان او را متزلزل و مضطرب نمی‌سازد:

ساعت پنج غروب می‌شود / با ابرها که به آدم هجوم می‌آورند / معلوم است که اغلب‌شان باران خیزند. / چنان از پایین می‌گذرند که می‌شود گرفت‌شان ... / چراغ چند شمع اجاق ما / و چراغ گازسوز خیاط‌ها روشن شد. / خیاط‌ها «احلامور» می‌نوشند. / این به معنی آمدن زمستان است. / سردم است / اما غمگین نیستم (حکمت، ۱۳۷۸: ۹۹).

در شعر دیگری چنین می‌سراید:

زمان در درونم / همچون گل سرخی است با عطر دلاویز / اما از این که امروز جمعه
است و فردا شنبه مرا چه باک / دیگر چیزی باقی نمانده است (همان: ۱۳۸).

۴- توصیف زندانبان و خدمتکاران و نگهبانان زندان

«یکی از دردهای پایان‌ناپذیر زندانی - منظوم شاعران و نویسندگان، یعنی راهنمایان فکری بشری است نه دزدان و جنایتکارانی که به راستی برای سلامت اجتماع زبان‌آوردند و باید بر آن‌ها سخت گرفت - رفتار توهین‌آمیز همراه با خشونت نگهبانان و دوستاقبانان است. گویی این گروه از بین سخت‌دل‌ترین افراد، دست‌چین می‌شوند تا بتوانند بر زخم محبوسان نمک بپاشند و نشتر روح و روان‌شان باشند... اگرچه در میان زندانبانان و نگهبانان، افرادی مهربان و ساده‌دل پیدا می‌شوند که قلباً از شغل خود ناراضی و به خاطر نان پاره‌ای به نگهبانی مشغول هستند، اما بیشترین آنان دیوسیرتانی بیش نبودند» (ظفری، ۱۳۸۰: ۱۹۱).

این قصیده را بهار در شهر اصفهان و در انتقاد از اوضاع عمومی و ظلم و جور عمال ستم‌پیشه شهربانی وقت با عنوان «شکواویه» سروده است:

شریر قاضی و رهن امین و دزد عسس	از این دیار بیاید برون جهانند فرس
فتاده کار کسان با جماعتی که بوند	همه عوان و همه خونی و همه ناکس
زمام جمله سپرده هوس به چنگ هوی	مهار جمله سپرده هوی به دست هوس
نه از خداشان بیم و نه از بشرشان شرم	نعوذبالله ازین سگان هرزه مرس...
مرا از محبس این سفلگان حکایت‌هاست	که کرده پام روی زمین زندان مس

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۴۸)

در شعری دیگر از رنج‌ها و مرارت‌هایی که در زندان او را در تنگنا قرار داده و حتی از ساده‌ترین امکاناتی که از او دریغ شده، سخن می‌گوید:

دزد و خونی بگذرد آزاد در دهلیز حبس / لیک ما را منع بیرون شد از این زندان بود

مجرمین در شب فروخسبند زیر آسمان / وین ضعیف پیر در این کلبه در بندان بود
پیش رویش آب روشن جوشد اندر آبگیر / گر بخواهم دست‌ورویی شویم اندر آبدان
ره فروبندد مرا مردی که زندانبان بود

(همان: ۴۶۷)

ناظم حکمت نیز مانند بهار در مواقعی از سیمای پست و چهره کریه زندانبانان و شکنجه‌ها و آزارهایشان پرده برمی‌دارد و اوج قساوت و سنگدلی آن‌ها را به تصویر می‌کشد:
خورشید در آسمان همچون زخمی دهان گشوده / خونش جاری است / فرودگاه
/ مستقبلین، دست‌ها روی شکم / باتون‌ها و جیپ‌ها / دیوارهای زندان، کلانتری‌ها /
طناب‌های آویخته از چوبه‌های دار / و مأموران نامرئی در لباس شخصی / و پسرپچه‌ای
نتوانست در برابر شکنجه مقاومت کند / و خود را از طبقه سوم سازمان امنیت به زیر انداخت
(حکمت، ۱۳۷۸: ۱۲۵).

اما با همه این توصیفات و به تصویر کشیدن جنایات زندانبانان، ناظم هرگز ترسی به دل خود راه نمی‌دهد. وی در راه مبارزه و عقیده خود آنچنان راسخ و پایدار است که در زیر وحشتناک‌ترین شکنجه‌ها و در عمق ژرف‌ترین سیاه‌چال‌ها ایمان و باور خود را به فرداهایی روشن از دست نمی‌دهد و مانند قهرمانی شجاع و جسور، اعمال و رفتار شکنجه‌گران و عاملان بند و زنجیر را به تمسخر می‌گیرد:

یک سال بیشتر طول نمی‌کشد / در قرن بیستم / تلخی مرگ / مرگ / مرده‌ای که از
طنابی آویزان است / به چنین مرگی / دلم رضا نمی‌دهد / اما مطمئن باش عزیزم / اگر قرار
باشد که کولی بینوایی / با دست پرموی چون عنکبوت سیاهش طناب دار را / به گردنم
بیندازد / بیهوده به ناظم نگاه خواهند کرد / تا ترس را در چشمان / آبی‌اش ببینند (همان:
۱۰۳)

۵- وطن‌دوستی و نفرت از بیگانه

«یکی از موضوعاتی که در حبس‌نامه‌ها مطرح می‌شود، وطن‌دوستی و علاقه به آب و

خاک، تنفر از بیگانه و بیگانه‌پرستان است» (ظفری، ۱۳۸۰: ۱۳۱).

شاعران حبس‌کشیده نیز در طول دوران‌های مختلف، از وطن‌پرستی و نفرت از بیگانه و عاملان استعمار و استبداد سخن‌ها گفته و به طرق مختلف آن‌ها را با سلاح قلم و فکرشان مورد حمله قرار داده‌اند. یکی از شاعرانی که همواره با عشقی وافر به وطن و با نفرتی هرچه بیشتر از خائنان و مستبدان سخن گفته، ملک‌الشعراء بهار است. «مفهوم وطن یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر بهار است و قصاید و اشعار فراوانی در این باره دارد. در جای جای شعر بهار مفهوم وطن و دلسوزی او به ایران و ایران‌دوستی شاید یکی از ممیزات بارز و شاخصه‌های بیانی و سبکی خاص بهار باشد» (رادفر، ۱۳۸۸: ۷۸).

«عشق به ایران کهن، عشق به تاریخ ایران، در سراسر دیوان بهار به چشم می‌خورد. این تاریخ گذشته ایران در نظر او آئینه حکمت و عبرت است» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۳۷۹).
روح بلند و سرکش بهار نفوذ بیگانگان در کشورش را برنمی‌تابد و بر کسانی که مسبب این اوضاع هستند، می‌تازد و لعنت و نفرین می‌فرستد که سرزمینی به این عظمت، شایسته وابستگی نیست.

بهار در این شعر، بر اضمحلال ارزش‌های انسانی و اجتماعی افسوس می‌خورد؛ از ظلم و جور دولت و روی کار آمدن ناکسان در مصادر امور، زبان به شکایت می‌گشاید و از اوضاع ناگوار و حادثات ملال‌انگیزی که عمال شهربانی وقت برای او و سایر وطن‌دوستان به وجود آورده‌اند، انتقاد می‌کند:

در شهر بند مهر و وفا دلبری نماند	زیر کلاه عشق و حقیقت سری نماند
آن آتشی که خاک وطن گرم بود از آن	زین خشک‌سال حادثه، برگ تری نماند
ای باغبان بسوز که در باغ خرمی	طوری به باد رفت کز آن اخگری نماند
هر در که باز بود سپهر از جفا ببست	بهر پناه مردم مسکین دری نماند
آداب ملک‌داری و آیین معدلت	بر باد رفت و زان همه جز دفتری نماند
زین جنگ‌های داخلی وین نظام زور	بی‌درد و داغ، خانه و بوم و بری نماند

جز گونه‌های زرد و لبان سپیدرنگ دیگر به شهر و دهکده، سیم و زری نماند
(همان: ۴۸۴)

وطن دوستی و دغدغه وطن داشتن در اشعار ناظم حکمت نیز جلوه‌ای خاص و تصویری پررنگ دارد. وی همواره از وطن‌فروشی و فرصت‌طلبی خائن به وطن ناله سر می‌دهد و به آنان که برای رسیدن به اهداف پلید خود وطن‌شان را به باد تاراج اجانب می‌دهند، نهیب می‌زند:

آیا انسان وطنش را می‌فروشد؟ آب و نان‌ش را خوردید/ آیا در این دنیا عزیزتر از وطن هست؟ / آقایان، چگونه به این وطن رحم نکردید؟ / پاره پاره‌اش کردند/ گیسوانش را گرفتند و کشیدند/ کشان کشان بردند و تقدیم کافر کردند. (حکمت، ۱۳۷۸: ۱۱۳)

ناظم تا آنجا دلبسته و پایبند وطن خویش است و آنچنان رویای آزادی و استقلال آن را در سر می‌پروراند که حتی در زندان و تبعید نیز لحظه‌ای از آزادی‌خواهی برای وطن خویش دست برنمی‌دارد و وطن‌دوستی را با زندگی خویش عجین می‌سازد. اوج وطن‌دوستی ناظم حکمت در شعری دیده می‌شود که در آن با لحنی تند و شگردی خاص و نیز با کنایه و تعریض پرده از اهداف پلید خائن و فرصت‌طلبان برمی‌دارد و وطن‌پرستی وارونه‌ عده‌ای کج‌فهم و نادان را به تصویر می‌کشد و در عوض، فهم درست خویش از جریانات سیاسی و اجتماعی و تیزهوشی و موقعیت‌شناسی‌اش را نمایان می‌سازد:

«ناظم حکمت خیانت به وطن را هنوز ادامه می‌دهد». / «حکمت گفته است: ما نیمه‌مستعمره امپریالیسم آمریکا هستیم». / «ناظم حکمت خیانت به وطن را هنوز ادامه می‌دهد» / این‌ها در یکی از روزنامه‌های آنکارا چاپ شد. در سه ستون با حروف سیاه. / آری، من خائن به وطن هستم. شما وطن‌پرستید، شما میهن‌دوستید. / من خائن به وطن هستم. من خائن به میهنم. / اگر وطن مزارع شما باشد. / اگر وطن آن چیزی باشد که در گاو صندوق‌ها و دسته‌چک‌های شماست، / اگر وطن مردن از گرسنگی در کنار جاده باشد، / اگر وطن در زمستان مثل سگ لرزیدن و در تابستان از تب به خود پیچیدن باشد، / اگر وطن

مکیدن خون سرخ ما در کارخانه‌هایتان باشد، / اگر وطن چنگال ارباب هایتان باشد، / اگر وطن حکومت چماق و باتون پلیس باشد، / من خائن به وطن هستم. (همان: ۲۰۲)

چنان که دیدیم هر دو شاعر دغدغه آزادی و استقلال وطن خود را دارند و در این راه سختی و شکنجه و تبعید و زندان را به جان می‌خرند و از جان خویش نیز دریغ نمی‌ورزند. نفرت از خائنان و وطن‌فروشان و فریاد برآوردن بر سر آنان در جای جای وطنیات این دو شاعر دیده می‌شود. هر دو به دولت‌ها و حکومت‌های استعمارگر، از جمله آمریکا و روسیه تزاری، اشاره کرده، به برکنار ماندن هم‌میهنان خویش از شر آنان اشاره می‌کنند؛ اما ناظم حکمت در مقایسه با بهار، نسبت به آزادی وطن خویش از چنگ استبداد امیدوارتر و خوش‌بین‌تر است؛ همچنین وی در وطنیات خود دارای شمّ سیاسی و اجتماعی قوی است و تیزهوشی وی خوانندگان شعرش را از کج‌فهمی و بلاهت و ساده‌لوحی در باب دشمنان و خائنان وطن برحذر می‌دارد.

۶- آرزوی مرگ

«تنگنای زندان و فشار روحی و جسمی، جان شاعر را به لب می‌آورد و کاسه صبرش را لبریز می‌کند. در این لحظه‌های تلخ و اندوه‌زا، که شاعر تیره‌بخت در نهایت ناامیدی با عفريت مرگ و نیستی دست به گریبان است، گاه از سخت‌جانی خود در شگفت می‌ماند و گاهی چون دیوانگان برای رهایی از رنج و درد با مرگ نرد عشق می‌بازد و در اشتیاق دیدار آن، چون مادر فرزندمرده ناله می‌کند و از پانهادن به جهان خاکی پشیمان است» (ظفری، ۱۳۸۰: ۲۱۳-۲۱۸).

یا همچنان که دکتر زرّین‌کوب گفته است: «در آن هنگام که سخنور از همه کوشش‌ها و تلاش‌ها بر رهایی، خسته و درمانده شد و دری را برای بیرون پریدن از قفس زندان باز ندید، یأس و بدبینی تمام وجود او را فرا می‌گیرد و به چنین توهمی دچار می‌شود که مگر عمر او تا روز مرگ وقف زندان خواهد بود» (زرّین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۲۴).

محمدتقی بهار در تعدادی از اشعار و حبس سروده‌هایش گاهی آنچنان از یأس و بدبینی و درد و رنج لبریز می‌شود که مرگ را راحت‌بخش روح و جان خویش می‌پندارد و آرزوی آن را در سر می‌پروراند. مرگی که آن را همسنگ خاموشی و خاموشی را همسنگ آن می‌داند:

خاموشی جستم که حاسد مرده پندارد مرا

وز سر رشک و حسد کم‌تر بیازارد مرا

زنده در گور سکوت من، مگر زین بیش‌تر

روزگار مرده‌پرور خوار ن‌شمارد مرا

مرگ شاعر زندگی‌بخش خیال اوست کاش

این خاموشی در شمار مردگان آرد مرا

تا مگر تأثیر بخشد ناله‌های زار من

آرزوی مرگ حالی بسته لب دارد مرا

شد امید از شش جهت مقطوع و نومیدی رسید

بو که نومیدی به دست مرگ بسپارد مرا

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۸۳)

اما ناظم برخلاف بهار و با وجود همه مصائب، دردها، رنج‌ها، زندان‌ها و تبعیدها، مرگ را آرزو نمی‌کند بلکه آن را می‌پذیرد. مرگ واژه و مفهومی است که کمتر در اشعار ناظم و حتی در حبسیه‌هایش حضور دارد و اگر هم در مواقعی نامی از آن به میان می‌آید، فقط برای اظهار باور نداشتن به آن و برجسته کردن نقطه مقابل آن، یعنی «زندگی» است:

گل من، سیاهی دوچشمم، / از مردن نمی‌ترسم. / از مردن عار دارم. / مردن به غرورم

بر می‌خورد (حکمت، ۱۳۷۸: ۱۳۱)

در شعر دیگری نیز این گونه می‌سراید:

همسرم / زندگی‌ام / پیرایه‌ام / به عمری که می‌گذرد. / غمگینم / آرامم / و سرفراز. /

هرکدام که پیش‌تر بمیریم / به هرگونه‌ای / در هر کجا / تو و من / می‌توانیم بگوییم / که

همدیگر را دوست داشتیم / و برای زیباترین هدف انسانی جنگیدیم. / می‌توانیم بگوییم: /
 «ما زیستیم». (حکمت، ۱۳۸۷: ۲۷)

نتیجه

محمدتقی بهار و ناظم حکمت هر دو، شاعران مبارز، آزادی‌خواه و آزادی‌جویی هستند که سال‌های سال در راه رهایی مملکت‌شان از چنگ استبداد و خفقان و اسارت و بردگی تلاش کرده و زندان و تبعیدهای بسیاری را متحمل شده‌اند.

هر دو شاعر زندان و تبعید را با تمام سختی‌ها و تنگناهایش تجربه کرده‌اند و هر دو از فضای تنگ و تاریک و محیط دلگیر و غیرانسانی محبس خویش نالیده و حبس‌سروده‌های زیبایی را آفریده‌اند. این حبسیات نمایانگر ظلم و بیداد، بی‌عدالتی حاکمان وقت و عدم آزادی بیان و قلم در جامعه آن روز ایران و ترکیه است.

توصیف هر دو شاعر از زندان در به تصویر کشیدن فضای نامناسب آن مشابهت‌هایی با هم دارد؛ اما بهار بیشتر شرح حال و جزئیات داخل زندان و حسرت و نومیدی خویش را بازگو کرده و از بیرون و حال و هوای دنیای خارج از زندان کمتر سخن گفته است. در حالی که ناظم در عین وصف فضای داخل محبس، مرغ خیال و آرزوی خود را در بیرون از زندان و در آسمان آرزوهای سبز و در فضای عاری از بند و زنجیر جولان داده است.

هر دو شاعر دغدغه وطن‌دوستی و حس نفرت از بیگانگان و خائنان به وطن را داشتند و در آرزوی آزادی و رهایی مردم سرزمین خود و دیگر انسان‌ها بودند. با این تفاوت که در شعر بهار گاهی سرخوردگی و ناامیدی از آزادی و استقلال مردم جلوه‌گر بود؛ اما ناظم با وجود همه مشکلات و رنج‌ها و بن‌بست‌ها به هیچ وجه، امید خود را به آزادی و رهایی از زندان، همچنین آزادی و استقلال ملتش و دیگر انسان‌ها از دست نداد.

آرزوی مرگ و سخن گفتن از آن در حبسیات ناظم حضور خیلی کمرنگی داشته و در حقیقت وی مرگ را در باور خود راه نداده و دچار سرخوردگی و یأس نشده است؛ اما بهار

در مواقعی در اثر شدت رنج‌ها و با توجه به بی‌اعتنایی و جهل مردم آرزوی مرگ را در سر پرورانده است.

کتابنامه

- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۰). *دیوان اشعار*، ج ۱ و ۲، چهرزاد بهار، تهران: توس.
- بولد، آ. (۱۳۷۸). *سروده‌های زمان*، ترجمه هوشنگ باختری، تهران: پارسا.
- حکمت، ناظم. (۱۳۷۸). *چهار زندان*، ترجمه جلال خسروشاهی و رضا سیدحسینی، تهران: نگاه.
- _____ . (۱۳۸۷). *تو را دوست دارم چون نان و نمک*، ترجمه احمد پوری، تهران: چشمه.
- رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). «*درآمدی تطبیقی بر شعر فارسی و اردو در دورهٔ مشروطه*»، فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، سال سوم، ش ۹.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). *با کاروان حله*، تهران: علمی.
- شرکت مقدم، صدیقه. (۱۳۸۸). «*تطبیقی مکتب‌های ادبیات*»، فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، سال سوم، ش ۱۲.
- ظفری، ولی‌الله. (۱۳۷۵). *حسیه در ادب فارسی (از آغاز شعر فارسی تا پایان زندیه)*، تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۸۰). *حسیه در ادب فارسی (از آغاز دورهٔ قاجاریه تا انقلاب اسلامی)*، تهران: امیرکبیر.
- عظیمی، میلاد. (۱۳۸۷). *من زبان وطن خویشم*، نقد و تحلیل و گزیدهٔ اشعار ملک‌الشعرا بهار، تهران: سخن.
- غفاری، غلامعلی. (۱۳۸۹). «*بررسی مقایسه‌ای حبسیات ملک‌الشعرا بهار و احمد الصافی النجفی*»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز.
- کفافی، محمد عبدالسلام. (۱۳۸۲). *ادبیات تطبیقی*، سیدحسن سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- مصطفوی‌نیا، سیدمحمد رضی و جباری دانالویی، مهدی. (۱۳۸۸). «*مقایسهٔ عنصر بلاغی - استعاره - در حبسیات خاقانی و ابوفراس*»، فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، سال سوم، ش ۱۰.
- نده، طه. (۱۳۸۷). *ادبیات تطبیقی*، هادی نظری منظم، تهران: نی.

Bibliography

- Bahar ,Mohammadtaghi Poet Laureate ,2001 ,Complete Poetical works, Volume ,2 & 1 Chehrzad Bahar2 ,nd Edition ,Tehran ,Toos Press.
- Bold ,A ,1999 ,Time Poems ,Translated by Hoshang Bakhtari ,Tehran ,Parsa Press.
- Hekmat ,Nazem ,1999 ,Four Prisons ,Jalal Khosroshahi & Reza Seyedhosseini, 1st Edition ,Tehran ,Negah Press.
- Hekmat ,Nazem ,1999 ,I Love You as Bread & Salt ,Translated by Ahmadpouri, Tehran ,Cheshmeh Press.
- Radfar ,Abolghasem ,2009 ,Contrastive Introduction to Persian & Urdu Poems in Mashroteh Period ,Contrastive Literature Journal of Islamic Azad University -Jiroft Branch3 ,rd year ,No9.
- Zarrinkob, Abdolhossein, 1993, with Hilla Caravan, 7th Edition, Tehran, Scientific Press.
- Sherkatmoghaddam ,Seddigheh ,2009 ,Contrastive Literal Schools, Contrastive literature Journal of Islamic Azad University-Jiroft Branch3,rd year ,No12.
- Zafari ,Valiollah ,1996 ,Prison in Persian Literature, (from the beginning of Persian Poem to the end of Zandieh2) ,nd Edition ,Tehran ,Amirkabir Press.
- Zafari ,Valiollah ,2001 ,Prison in Persian literature,(from the beginning of Qajar Period to Islamic Revolution1) ,st Edition ,Tehran ,Amirkabir Press.
- Abdoleslamkafaei ,Mohammad ,2003 ,Contrastive Literature ,Seyedhassan Seyyedi1 ,st Edition ,Mashhad ,the Holy Shrine of Imam Reza Press.
- Azimi ,Milad ,2008 ,I am the Language of my Fatherland ,Review & Analysis of the Poems of Bahar , Poet Laureate1 ,st Edition ,Tehran ,Sokhan Press.
- Ghaffari ,Gholamali ,2010 ,Comparative Review of Prisons of Bahar-Poet Laureate & Ahmad Alsafi Alnajafi ,Thesis for obtaining MA of Islamic Azad University -Tabriz Branch.
- Mostafavinia ,Seyedmohammadrazi & Jabbari Danaloei ,Mehdi,2009 , Comparison of Eloquence and Metaphor in Khaghani & Abofaras's